

## پیام اعلیحضرت امان الله خان غازی عنوانی استاد قاسم افغان

تکمله ای بر کتاب:

علامه محمود طرزی، شاه امان الله و روحانیت متنفذ

( صفحه ۹۴ سطر دوم )

دو سال پیش به مناسبت بزرگداشت از ۸۵ مین سالگرد استرداد استقلال افغانستان به همت "دافغانستان د کلتوری ودی تولنه" تحت سرپرستی نویسنده پرکار و فرهنگ دوست افغان جناب زرین انخوور مقیم شهر کلن آلمان، کتاب من به زیور چاپ آراسته شد.

در این کتاب، هنگامی که سفرنامه اعلیحضرت امان الله خان بقلم خودش را مرور میکردم، چشمم به پیامی افتاد که آن شاه هندروست و هنرپرور هنگام مسافرت از وارسا به مسکو از داخل ترن (قطار) عنوانی استاد قاسم فرستاده بود. من آن پیام را در این کتاب اقتباس کردم و چند جمله ناقص و نارسا از شنیدگی هایم را در مورد استاد قاسم بر آن علاوه نمودم، اما همواره افسوس میخوردم که نتوانسته ام متن کامل ابیات میهن پرستانه شعر سرشار از غرور مردانگی و آزادگی:

گرندانی غیرت افغانیم      چون به میدان آمدی میدانیم

را در کتابم بازتاب دهم.

خوشبختانه جناب انجنیر صاحب معروفی ضمن مقالاتی سپاسمندانانه از روزگاران پرفراز و نشیب حیات پربار استاد قاسم با ذکر چند خاطره جالب، این آرزوی دیرینه ام را برآورده ساختند و من متن کامل آن شعر غرور آفرین را در مقاله شان (شبی که حنجره سحر آفرینی بینوا گشت) خواندم و فراوان لذت بردم که برای تکمیل شناسنامه استاد قاسم کمک میکند. آنرا یک بار دیگر در اینجا باز میخوانیم و سپس به نکات دیگر در مورد استاد قاسم می پردازم.

ناز دارد بی سر و سامانیم      بحر در بر قطره طوفانیم  
آسمان سیر است سرگردانیم      مشکل هر کار شد آسانیم (۱)  
گرندانی غیرت افغانیم  
چون به میدان آمدی میدانیم  
کیست افغان در زمان گیر و دار؟      می نترسد از نهیب کارزار  
رشک رستم غیرت اسفندیار      کی بود از خصم روگردانیم  
گرندانی غیرت افغانیم  
چون به میدان آمدی میدانیم

و بعد شاه بیت:

"عروس ملک کسی تنگ در بغل گیرد      که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند"

را با نعره ارغند بر زبان رانده، ادامه میدهد:

کی بغیر از جنگ باشد کار من      جنگ باشد کار من کردار من  
شد فراز از جنگ تنگ و عار من      تا بچند ای خصم میترسانیم  
گرندانی غیرت افغانیم  
چون به میدان آمدی میدانیم

انجنیر صاحب معروفی علاوه میکند: "این سرود که فطرت سلاحشوری افغانان را به نکوترین وجهی تمثیل میکند، کیفیت خود را در آواز با تمکین استاد و انتخاب کمپوز آهنگینش در حد کمال رسانیده، و اگر راست گویم، ساز و آوازی بدین جذبه و آهنگی بدین عظمت تاکنون از بنی بشر نشنیده ام."

باید یاد آور شوم که هیچکس دیگری از شاهان و امیران و زعمای افغانستان مثل اعلیحضرت امان الله خان غازی هنرمندان را دوست نداشت و هیچکسی دیگر استاد قاسم مرحوم را به اندازه این شاه ملت پرور احترام نمیگذاشت. به همین جهت استاد نیز اعلیحضرت شان را از ته دل دوست داشت. باری در هنگامی که شاه در سفر اروپا بود، استاد قاسم پیامی عنوانی اعلیحضرت تلگرام داد و شاه در داخل قطار این پیغام را دریافت کرده و خود متنی بقلم خود نوشت و برای استاد قاسم فرستاد. آن متن را میخوانیم تا توجه و احترام شاه را نسبت به استاد دریابیم:

**پیام اعلیحضرت امان الله خان غازی عنوانی استاد قاسم افغان**  
(از ریل بین وارسا و ماسکو، ۳ می ۱۹۲۸ = ۱۴ ثور ۱۳۰۷ ش)

"قاسم جان! وزیر دربار سلام ترا بمن رسانید، برایش گفتم که از طرف من برایت سلام تحریر کند، باز هم چون وقت یافتم این است که خودم برایت تحریر میکنم: الحمدالله صحت دارم و در سفر خود روان هستم. یاد دوستان خصوصاً آواز های لطیف تو در روزهای آزادی که بخایلم میرسد، دلم را سخت فشار میدهد و تسکین خود را به ریکارد های گرامفون تو که با خود دارم کرده با دیده اشکریز یاد وطن میکنم. از خداوند کریم التجا دارم وطن و تمام دوستان مرا در حفظ خود دارد!" (امان الله) (پوپلزائی، سفرهای غازی امان الله شاه، ص ۲۹۸)

اعلیحضرت امان الله غازی، چون به آواز و آهنگ های حماسی و میهنی استاد قاسم فراوان علاقه داشت، به استاد قاسم گفته بود: حینی که آواز خود را ثبت ریکارد مینماید، در اخیر بگوید "قاسم افغان" تا فهمیده شود که این آواز قاسم افغان است. استاد قاسم افغان یکی از مردان دلباخته استقلال و آزادی بود که نمی توانست محفل ساز و آواز را بدون نغمه های دلنشین استقلال کشور به پایان ببرد. گویند: در محفلی که بخاطر برسمیت شناختن استقلال افغانستان در قصر ستور وزارت خارجه بر گزار شده بود و نماینده انگلیس "هنری دابس" در آن اشتراک داشت، استاد قاسم با روبرو شدن با دابس محفل سرور را با این بیت آغاز نمود:

**میزند چشم کبود تو به مژگان ناخن      ترسم ای شوخ میان من و تو جنگ شود**

همه حاضرین با استعجاب کف زدند و او را تحسین کردند و استاد باز هم این شعر حماسی را خواند:

**تا یکی ای خصم می ترسانیم!  
گر ندانی غیرت افغانیم!  
چون بمیدان آمدی میدانیم!**

و اما خواندن مقاله شیوا و زیبای آقای ولی احمد نوری در باره زنگینامه استاد قاسم افغان، عطش هر خواننده جویای احوال و دقایق زندگی استاد قاسم را فرو می نشاند. احسنت بر قلم توانای این نویسنده حق پسند و حقیقت نویس که براستی حق مطلب را آنطور که بایسته است بیان کرده و چه بجاست که برای تکمیل یاد نامه استاد قاسم افغان از نوشته ایشان کسب فیض کنیم.

استاد نوری بعد از تذکر ورود پدر استاد قاسم از کشمیر به افغانستان در ۱۸۶۹ (۲) در مورد استاد قاسم مینویسد:  
"قاسم جو هنوز به بیستمین بهار زندگی اش قدم نگذاشته بود که در هر محفل خوشی و فرحت، در هر دعوت با شکوه شعر خوانی و آهنگ سرائی خانواده های روشناس و بزرگان کابل دعوت میشد، و با خواندن های زیبایش این محافل را رنگین و معطر میساخت و بر شمار شیفتگان صدا و هنر خود می افزود. آهسته آهسته آوازه هنر و محبوبیت وی از محافل خصوصی اغنیا و روشناسان کابل به حلقه های سرداران و شهزادگان و اهل دربار رسید و راه را برای وی در محضر پادشاه باز کرد. او هنوز بیست ساله نشده بود که به دربار امیر عبدالرحمان خان ضیاء الملت والذین باریاب گردید و در اجرای اولین آهنگش چنان طرف پسند و دلچسپی پادشاه قرار گرفت که برای اولین بار شخص پادشاه او را خلیفه خطاب کرد و در همان مجلس، پادشاه یک عدد رباب صدف کاری زیبا را به وی اهدا نمود و بر علاوه فرمان داد که سر از آنروز از بودجه وزارت دربار مبلغ دوصد روپیه کابلی که در آن زمان مبلغ هنگفتی بود بطور معاش ماهوار به خلیفه قاسم جوی جوان تادیه گردد. این معاش معادل معاشات مامورین عالی مقام دولت بود. بعد از همین تاریخ است که او در سن بسیار جوانی لقب خلیفه را کمائی نمود و منبعد به همین لقب "خلیفه قاسم جو" یاد می شد، که در آنزمان از جمله جوانترین خلیفه های عالم موسیقی افغانستان محسوب میگردد. او تا زمان وفات امیر چندین بار در محافل سلطنتی اشتراک نمود و هر بار مورد ستایش و تفقد پادشاه قرار گرفت.

در همین آوان است که خلیفه قاسم جوی جوان برای آموختن بیشتر بیبدل شناسی و غزلیات و اشعار عارفانه دست شاگردی به جانب دو چهره تابناک ادبی افغانستان دراز کرد و این دو تن استادان عبارت بودند از شادروان عبدالعلی خان مستغنی و استاد عبدالحق بیتاب که بعد ها به مقام ملک الشعرائی افغانستان رسید.

در عین زمان قاسم جوان از محضر استادان دگر مثل مرحومان محمد سرور دهقان، غلام حضرت شایق جمال و غلام نبی اشقری که هر کدام از نکته دانان عصر خود بودند، نکته ها آموخت که همه این اندوخته ها در شگوفائی حیات هنری او نقش برارنده داشتند.

بعد از اینکه امیر حبیب الله خان سراج الملت والدين بر تخت سلطنت افغانستان در سال ۱۲۸۰ هـ ش مطابق ۱۹۰۱ م جلوس نمود، خلیفه قاسم جو بحیث خواننده عالی مقام دربار پادشاه انتخاب شد و در همه محافل خصوصی پادشاه، در سفر و حضر و در محافل رسمی و دولتی مانند شمع فروزان می درخشید.

در اولین محفل دربار خلیفه قاسم جوی جوان با آهنگ های دلپذیر و ترنم غزلیات و اشعار انتخابی اش چنان هنر نمائی کرد که خاطر ارجمند پادشاه و مدعوینش را فرحت و طراوت بی پایان بخشید، در حدیکه شاه برایش کف زد و با اشاره او، برادرش سردار نصرالله خان (پدر خانواده ناصر ضیاء ها) برخاست و هر مونیۀ دانه نشانی را که تازه از هندوستان رسیده بود، در برابر خلیفه قاسم جو گذاشت و بوسه ای نثار پیشانی مصفایش کرد. این دومین هدیه افتخار آمیز سلطنتی بود که در دربار پادشاه در برابر انتظار تعداد بی شماری از سرداران، شهزادگان، روشناسان و اهل ادب و فرهنگ حاضر دربار، نصیب این هنرمند جوان میگردید.

استاد نوری نکات بسیار ظریف و لطیف دیگری در مورد استاد قاسم را به بیان گرفته که شاید بسیاری از خوانندگان مانند من تا کنون از آن اطلاعی نداشته باشند. استاد نوری می افزاید: "در تمام دوره سلطنت امیر حبیب الله خان سراج، خلیفه قاسم مقرب دربار و خانواده سلطنتی بود. پدر نگارنده این سطور در آنوقت منشی حضور پادشاه بود و با خلیفه قاسم جوان دوستی بی شائبه داشت و حکایات زیادی از آنزمان بخاطر سپرده بود که با شنیدن بعضی از حکایاتش ما را هم محظوظ می ساخت.

قصه جالب و حتی تاریخی از این زمان است که یاد آن باعث افتخار استاد قاسم افغان و بازماندگانش میباشد و میباید از آن یادآوری و ستایش کرد. در سال ۱۲۹۳ هـ ش برابر با ۱۹۱۴ م درست نود و دو سال پیش از امروز شهر بغداد از طرف قوای بریتانیائی اشغال شد. تمام نمایندگان بریتانیائی در تمام کشور ها از آنجمله افغانستان محافل خوشی برپا کردند. در افغانستان سفارت انگلستان محفل با شکوهی در اقامتگاه سفیر آنکشور در جوار باغ بالای کابل برگزار کرد که در آن بر علاوه وزراء و اراکین دولتی از بزرگان و روشناسان معزز کابل هم دعوت نمودند و از وزارت دربار تمنا کردند که به خلیفه قاسم امر شود تا درین محفل و خوشی کشور دوست برتانیه برای سرگرمی حضار و طراوت بیشتر محفل هنرنمائی کند. این آرزوی سفارت برتانیه به امیر عرض شد و شاه توسط شاغاسی نیک محمد خان دبیرالملک که حیثیت وزیر دربار را داشت به خلیفه قاسم هدایت دادند که در محفل سفارت برتانیه اشتراک نماید، ولی خلیفه قاسم از اشتراک در این محفل ابا ورزید و سفیر و همه اراکین دولتی و مدعوین آنها را در انتظار گذاشت. اینکار او شکل یک حادثه ناگوار دیپلماتیک را بخود گرفت و گله سفیر برتانیه باطلاع پادشاه رسید. امیر حبیب الله خان سراج فوراً خلیفه قاسم جو را بدربار خود احضار نمود و با ناراحتی و نارضایتی به او گفت:

**" قاسم ! به تو امر شد که در دعوت سفارت برتانیه اشتراک کنی، چرا از هدایت ما سرپیچی کردی؟ بخایم که خاک لغت میکنی و دوستان ما را آزرده خاطر کردی!"**

قاسم با ابراز تکریم از حضور پادشاه اجازه خواست که حضور شان به وی اجازت ارزانی فرمایند تا آنچه در دل دارد با جرئت و با اعتماد به مراسم شاهانه به عرض برساند، و بعد از موافقت پادشاه با فصاحت و متانت گفت:

"خاطر مبارک شاهانه شاد باد! حضور شما، خود، القاب سراج الملت و الدین را انتخاب فرموده اید که روشنائی ملت و دین را میرساند و سلطان یک کشور اسلامی میباشد، من پیرو مذهب مبارک حنفی و مسلمان هستم، چطور میتوانم در حالیکه جایگاه حضرت غوث الاعظم دستگیر را که پیرخانه منست، کفار بیرحمانه اشغال نموده و من در محفل خوشی و شادی بدین مناسبت بروم و نه تنها بروم بلکه نغمه سرائی هم بکنم. گذشته از آن من وعده سپرده بودم که در محفل نام گذاری فرزند نائب سالار صاحب محمد نادرخان (سردار محمد ظاهر، بعد پادشاه) که موکب شاهانه شما هم در آن محفل تشریف میداشتید، اشتراک نمایم."

پادشاه ازین حاضر جوابی و عذر معقول او نه تنها از گناه سرپیچی از هدایت شاهانه اش میگذرد بلکه او را به لقب "استاد" خطاب میکند و از همین روز ببعد است که لقب استاد در نام قاسم جوان جای خلیفه را میگیرد و منبعد به نام استاد قاسم جو یاد میشود.

در عهد سلطنت اعلیحضرت امان الله خان استاد قاسم نه تنها مثل سابق بحیث هنرمند برارنده دربار و خواننده خاص پادشاه به نغمه سرائی دوام میدهد، بلکه به حیث استاد، چندین تن از شهزادگان را درس موسیقی و آهنگ سرائی میدهد مثل سردار محمد رحیم جان (بعداً ضیائی) " شیون کابلی"، سردار عبدالسمیع جان سراج، سردار عبدالغفور جان سراج و سردار حشمت الله جان برادر اعلیحضرت امان الله خان را.

قصه جالب دیگری که ازین دوره حیات او هم موجود است که جوانب و ارستگی، دانستگی و رموز فهمی او را هویدا می سازد که بیجا نخواهد بود از آن یاد آور شویم.

وقتی که پیرامون استرداد استقلال افغانستان مذاکرات داغی در پایتخت های کابل، دهلی و لندن در جریان است و نماینده فوق العاده برتانیه "سر هنری دابز" نواسه کیوناری مشهور نایب السلطنه هند برای مذاکرات به افغانستان آمده و از طرف اعلیحضرت امان الله خان بحضور باریاب میگردد و محفل باشکوهی به اعزاز وی در قصر دلکشا کابل برگزار گردیده از استاد قاسم هم خواسته شده بود تا در این محفل اشتراک و نغمه سرائی کند. وقتی استاد قاسم و دسته هنرمندان و نوازندگان شروع به نواختن میکنند و نماینده خاص برتانیه با چشمان کبود و سبزش بسوی استاد می نگرند، استاد هم به جانب او دیده میدوزد و با صدای رسایش شاه فرد بلند بالائی را که ثبت تاریخ شده است می خواند:

می زند چشم کبود تو به مزگان ناخن      ترسم ای شوخ میان من و تو جنگ شود

این شاه فرد استاد را نماینده برتانیه که با کمال فصاحت دری سخن میگفت، بخوبی نمی پذیرد و مذاکرات آنشب هم به رکود و سردی میگراید. اما در شب بعدی که باز هم دعوت مجلی به افتخار او در سفارت ترکیه برپا شده است و باز هم استاد قاسم شمع محفل است، در لابلای آهنگ های دلپذیر هر مونی، رباب و طبله به هنری دابز خطاب میکند:

همین جا صلح کن با ما، چه لازم      که در محشر زما، شرمنده باشی

مذاکرات بعدی شکل بهتر بخود میگیرد و روابط حسنه بین دو کشور بر قرار می شود و محفل سروری در قصر ستور وزارت خارجه از جانب شادروان محمود طرزی بزرگ برای نماینده خاص برتانیه برگزار میگردد که طبعاً استاد قاسم یکی از مدعوین برازنده هنری آنشب است.

وقتی سر هنری دابز داخل تالار قصر میشود بعد از مصافحه با وزیر خارجه و اراکین دولتی و معززین افغانی و خارجی بسوی استاد قاسم میروند و لحظاتی با وی بسیار با محبت و خودمانی صحبت میکند که تا امروز از محتوای صحبت آن دو معلوماتی در دست نیست... ولی همه می بینند که استاد با هنری دابز به طرف پیانوی بزرگی که در گوشه غربی تالار گذاشته شده، می رود و چیزی را به او شرح میدهد. ناگهان استاد قاسم بسوی حضار می نگرند و می گوید: "جناب سفیر و نماینده فوق العاده برتانیه کبیر میخوانند یک آهنگ افغانی را به ایشان یاد بدهم و من برای شان نوت های یک آهنگ حماسی ما را تشریح دادم که اینک می خواهند خود شان آنرا در پیانو بنوازند. و آن اینست:

مکتب ماست جای استقلال      سبق ما هوای استقلال

همه حضار به کف زدن شروع میکنند و برای استاد قاسم که میخواند معراج وطن پرستی خود را ثابت بسازد مرحبا می فرستند، و متعاقباً هنری دابز مقابل پیانو قرار میگیرد و همین آهنگ حماسی افغانی را می نوازد که طرف اعجاب و تحیر حضار واقع میشود و با کف زدن های ممتد بدرقه میگردد.

فردای آنروز اعلیحضرت امان الله خان استاد قاسم را بحضور می پذیرد و در برابر همه اراکین دولتی و معززینی که آنجا حضور دارند، در آغوش پرمهرش می فشارد و سند اعطای نشان زمره را بنام "مُسیرت" شخصاً باو تفویض میکند و خود، نشان زمره را در یخن چپ کرتی فراک سیاهی که استاد قاسم به تن دارد تعلیق مینماید و با تبسم ملیحی به استاد قاسم میگوید: "در کنار راست نامت کلمه ارجمند "استاد" را قبلگاه امجد امیر صاحب شهید گذاشته بودند و من امروز در کنار چپ نامت کلمه مقدس و باشکوه "افغان" را اضافه میکنم که سمبول هویت و افتخار همه باشندگان این سرزمین فخیم است." و رویش را بطرف حضار میگرداند و اضافه میکند: "منبعد این هنرمند وارسته کشور ما بنام "استاد قاسم افغان" یاد میشود" و بوسه ای بر پیشانی استاد قاسم افغان میگذارد و دوباره به جایش بر میگردد.... بعد از استرداد استقلال افغانستان، استاد قاسم افغان برای بار دوم به اخذ نشان الماس "یادگار استقلال" افتخار حاصل کرد. در همین هنگام است که استاد قاسم بنا بر دعوت هنری دابز و مقامات عالی رتبه رسمی هندوستان سفر رسمی به آنکشور می نماید و کنسرت های باشکوهی در برابر استادانی که هر کدام آفتاب موسیقی کلاسیک شرقی اند اجرا میکند و با کسب لقب "ستاره شرق" بوطن بر میگردد.»

جریده زرنگار چاپ تورنتو در شماره ۸۸ (ص ۲۶) خود مینویسد که اعلیحضرت امان الله خان غازی، استاد قاسم را سخت دوست میداشت و او را به صفت آواز خوان منحصر بدربار منصوب ساخت و مدال ها و نشانهای طلا و الماس بنام «نشان مسرت» و «مدال خدمت» و غیره به وی اعطاء کرد و خاطر استاد را همواره گرمی میخواست.

آقای نوری در ادامه گفتار پیشین خویش می افزاید: «استاد قاسم افغان بنیانگذار مکتب موسیقی افغانی است که میتوان او را پدر موسیقی افغانستان خواند. او از خود طرز و مکتبی داشت که تا امروز بنام مکتب قاسم یاد میشود. استاد قاسم افغان شاگردان زیادی در ساحة موسیقی حرفوی و شوقی افغانی تربیه نموده و به جامعه افغانستان تقدیم داشته است که هر کدام آنها تا امروز در آسمان موسیقی افغانستان می درخشند. مثل استاد غلام نبی نتو، استاد صابر، استاد

رحیم بخش ، استاد نبی گل ، استاد یعقوب قاسمی و برادرانش و استاد محمد عمر رباب نواز - و از شاگردان شوقی او میتوان از چهره های تابناکی چون میرزا نظر ، استاد برشنا ، استاد سمیع جان سراج ، محمد حیدر نیسان ، سردار کریم جان و سردار غفور جان سراج نام برد.

در زمان سلطنت اعلیحضرت محمد نادرشاه هم استاد از احترام خاصی برخوردار بود و بفرمان همین پادشاه موزی بیست جریب زمین آبی زراعتی در بینی حصار کابل به وی اهدا گردید که به حساب واحد مدرن امروزی، چهل هزار متر مربع یا چهار هکتار میشود. وضع اقتصادی استاد که بعد از اغتشاش حبیب الله کلکانی بحرانی شده بود با تسلیم شدن این زمین ها بهبود قابل ملاحظه ای یافت و از آرامش مادی برخوردار گردید.

در زمان اعلیحضرت محمد ظاهرشاه هم استاد قاسم افغان بحیث خواننده خاص دربار خدمت میکرد و معاش مستمری او از بودجه وزارت دربار سلطنتی اجرا میشد. استاد قاسم افغان همیشه مورد الطاف و تفقد اعلیحضرت محمد ظاهرشاه قرار داشت و نه تنها از طرف ایشان به اخذ نشان مطای "خدمت" نایل گردید بلکه به هدایت شاهانه، برای ستایش از خدمات و مقام ارجمند هنری و فرهنگی اش مجسمه برونز او در مدخل تالار عمارت جدید رادیو افغانستان نصب گردید. استاد قاسم افغان به عمر ۸۵ سالگی بتاريخ ۱۲ سنبله ۱۳۳۵ ش برابر با ۱۹۵۶ در خرابات کابل وفات نمود و جنازه اش با مراسم خاصی در شهدای صالحین کابل محترمانه بخاک سپرده شد. «(رک: افغان - جرمن - آنلاین) بازگویی خاطرات ناگفته و ناشنفته آقای معروفی نیز در تکمله یاد نامه استاد قاسم کمک میکند، چنانکه ایشان مینویسند:

«از استاد قصه های زیادی سر زبانها بود، از جمله :

روزی استاد در محفل دوستان است. کسی از حاضران - احتمالاً از جرگه ملا مزاجان دین نما و از قماش فرهنگ ستیزان بی معنا - به مذمت موسیقی پرداخته و استاد قاسم را مرتکب کار حرام میدانند. استاد میفرماید: **فرض کنیم که رزق و روزی در طاقچه بلند قرار دارد و دست هیچکدام ما بدان نمیرسد؛ ما طبله و سارنگ را زیر پا میگذاریم، تا بدان دست یابیم و شما قرآن و کتاب خدا را.** [منظور استاد این بود تا بطرف بفهماند که در چنین صورتی کار کدام یک از ما درست است؟]

استاد قاسم در پیری روزگار فلاکتباری داشت، [و در حالی که با تنگدستی و مریضی هردو دست و گریبان بود]، روزی به چشمداشت بخششی راهی دربار میشود، ولی با پذیرائی سرد و کم مهری درباریان و مقرران پادشاه مواجه میگردد. در لحظه ای که حاضران از حضور استاد قاسم احساس ناراحتی میکنند و کسی از سر لطف نیم نگاهی هم به او نمی افکند، آری درست در همین لحظه در باز گردیده و اعلیحضرت محمد ظاهرشاه، ظاهر میشود. یکه راست سوی استاد شتافته، تنگ در آغوشش میکشد و غرق بوسه اش میکنند. درباریان از رویه نواز شگر شاهانه و بی مروتی خود، غرق در عرق خجلت میگردند، و این قصه ارگ شاهی را فرا میگیرد و برون از قصر شاه در همه جا می پیچد. **(افغان - جرمن آن لاین)**

با ملاحظه نوشته های ممتع جناب نوری و انجنیر معروفی جای شک باقی نمی ماند که استاد قاسم افغان یکی از بنیان گذاران مکتب موسیقی اصیل افغانی بود، اما پوهاند داکتر هاشمیان معتقد است که کسی دیگری بنام استاد یزدانبخش پغمانی بنیان گذار موسیقی افغانی بوده است. ایشان ضمن یادداشتی برایم متذکر شده اند که استاد میران بخش پغمانی بنیان گذار مکتب جدید موسیقی در افغانستان و استاد و مربی قاسم افغان بوده است. بنا بر ضبط داکتر سیدخلیل الله هاشمیان، او در سن هفت سالگی از پغمان با پدرش به هند بریتانوی رفته و در آنجا نزد استادان سرشناس هندی موسیقی را آموخت و خود را به درجه استادی در این هنر رسانید و چون از ارادتمندان نظام الدین اولیا بود، هر سال در دهلی به عرس نظام الدین اولیاء شرکت میکرد و از قوالی خوانان مشهور هند شناخته میشد. استاد میران بخش زبان دری را فراموش نکرد، ولی لهجه اش از لهجه هندی متأثر بود و به لهجه هندی با مردم صحبت میکرد. دوبیتی های عامیانه و اشعار بیدل را در حافظه داشت و گاهی هم خودش اشعار عامیانه مینوشت. استادان مشهور مکتب موسیقی کابل از قبیل مرحوم استاد میرزا نظر و مرحوم استاد قاسم از شاگردان استاد یزدانبخش پغمانی بودند و در هند نزد او تلمذ کرده بودند. پوهاند هاشمیان از قول والدین خویش در جشن استقلال ۱۹۲۸ که درباغ عمومی پغمان برگزار شده بود و استاد میران بخش ترانه استقلال را در حضور اعلیحضرت امان الله خان با شور عجیبی خوانده بود، متذکر میشود که در پایان خواندن ترانه استقلال، **اعلیحضرت امان الله خان دو صد دانه طلا به استاد میران بخش بخش میدهد.** استاد هاشمیان آواز استاد میران بخش و ترانه استقلال را که سروده خود استاد میران بخش پغمانی است در نواری ثبت کرده و برای من فرستاده و نیز ابیات این ترانه را ضمیمه کرده اند که با تشکر از ایشان یکی دو بند آن در اینجا باز تاب داده میشود. کیفیت شعری ترانه ضعیف است ولی بیانگر احساسات آزادی طلبانه یک هنرمند کشور است و به همین جهت اعلیحضرت امان الله خان او را مورد ارفاق و شفقت شاهانه اش قرار داده است:

ربنا ملت راضی ، المولانا سلطان الملک الغازی ، امان الله خان

پشت و پنايت هردم باشد سخی شاه مردان

ربنا النصرتی، المولانا سلطان الملک الغازی ، امان الله خان  
دایم هردو عالم باشد، غازی نام ای خلیفه مسلمین این بیرق اسلام  
کفر و ظلمت نور باشد از حکم رحمن  
ربنا النصرتی المولانا سلطان الملک الغازی ، امان الله خان ...

یاد آن شاه هنردوست و هنرپرور افغان یعنی اعلیحضرت امان الله خان و استاد قاسم افغان، آن هنرمند دراک و نکته دان همواره گرامی باد!

---

۱\_ بنابر نوشته آقای نوری، این شعر حماسی گویا از طبع عبدالعلی مستغنی وردک تراوش نموده است که شکل درست مصرع چهارم این مسدس بنا بر ضبط آقای نوری: " مشکل هرکار شد آسانی ام" است، نه مشکل هرکس بود اسانیم.

۲\_ در مقاله جناب نوری صاحب ، سال ۱۸۶۹ زمان امارت سردار محمد اعظم خان در کابل قید شده است، درحالی که امیرشیرعلیخان یک سال قبل از این تاریخ به امارت کابل نشسته بود و در ماه مارچ ۱۸۶۹ امیر به دعوت لارد مایو، ویسرای هندوستان به هند سفر رسمی نمود و از وی پذیرائی باشکوهی به عمل آمد. بقول پوهاند رسول رهین در یک کنفرانس زیر عنوان پیشینه موسیقی در افغانستان در سال ۲۰۰۱ گفت: امیر شیرعلی خان هنگام بازگشت از هند تعدادی از هنرمندان موسیقی هندی را به افغانستان دعوت نمود و برخی را با خود به افغانستان آورد و در محله خرابات اسکان داد. (نقل به مفهوم) احتمالاً استاد ستار کشمیری پدر استاد قاسم از آنجمله بوده باشد، والله اعلم بالصواب.